

بنیان‌گذاری اخلاق بر اساس امر الهی در اندیشه خواجه عبدالله انصاری

۱ وحید رحیمی

۲ سید محسن ساجدی راد

۳ سمیرا رستمی

چکیده

در این پژوهش به بررسی جایگاه امر الهی (شریعت) به عنوان بنیان برای شکل‌گیری اخلاق در آثار خواجه عبدالله انصاری پرداخته شده است. با توجه به اهمیت و ضرورت مسئله، اخلاق در زندگی فردی و اجتماعی افراد از جمله موضوعات کلیدی در عرفان اسلامی است و فهم صحیح آن می‌تواند به تقویت سلوک عرفانی کمک کند. سوال اصلی این پژوهش این است که چگونه خواجه عبدالله انصاری به ارتباط میان شریعت و اخلاق پرداخته و این ارتباط چه تأثیری بر سلوک عرفانی دارد؟ برای پاسخ به این سوال، از روش تحلیل متن و تبیین مفاهیم عرفانی در آثار خواجه استفاده شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که خواجه عبدالله انصاری به سه عنصر اصلی علم به شریعت، جود در بذل معروف و صبر برای دستیابی به حسن خلق تأکید دارد و بر این باور است که تنها با درک صحیح از شریعت و اعمال نیک می‌توان به حقیقت الهی نزدیک شد. همچنین، او مفاهیم معرفت حق، تطهیر فکر و حسن سلوک را به عنوان پایه‌های سلوک عرفانی معرفی می‌کند. در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که عمل به احکام شریعت و اخلاق نیکو نه تنها در سلوک فردی مؤثر است بلکه به تحقق جامعه‌ای سالم و متعالی نیز منجر می‌شود.

واژگان کلیدی

اخلاق، امر الهی، شریعت، سلوک، عرفان، خواجه عبدالله انصاری.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران.

Email: rahimi1621@gmail.com

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Sm.sajedi@iaau.ac.ir

۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران.

Email: Sa.rostami152@iaau.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۲۰

طرح مسأله

اخلاق یکی از موضوعات کلیدی در بحث دین و عرفان است و به همین دلیل بسیاری از قوانین شریعت به منظور تحقق مکارم اخلاق وضع شده‌اند. رابطه شریعت و اخلاق یکی از مباحث قدیمی و مهم فلسفی محسوب می‌شود. در رساله‌ی اوتیفرون افلاطون، پرسش سقراط این است که آیا آنچه خوب است به خاطر پسند خداوند خوب است یا خداوند آن را به دلیل خوب بودنش خوب می‌داند (افلاطون، ۱۳۹۱: ۱۴). این پرسش و پرسش‌های مشابه در سنت‌های فلسفی و کلامی مختلف از جمله سنت یونانی، مسیحی و اسلامی همواره اهمیت و تازگی خود را حفظ کرده‌اند. تبیین رابطه میان شریعت و اخلاق از یک سو بر نوع دین‌شناسی و دینداری متدینان تأثیر مستقیم دارد و از سوی دیگر در تشخیص بنیاد، معیار و هنجارهای اخلاقی راهگشاست. در این راستا، دو دیدگاه متقابل درباره رابطه وجودشناسانه، منطقی و معرفت‌شناختی اخلاق و شریعت وجود دارد: دیدگاهی که اخلاق را وابسته به دین می‌داند و دیدگاهی که بر استقلال اخلاق از دین تأکید دارد. در سنت اسلامی، بحث درباره رابطه دین و اخلاق به یکی از قدیمی‌ترین نزاع‌های کلامی اشاعره و معتزله برمی‌گردد. معتزله حسن و قبح را ذاتی و عقلی می‌دانستند و اشاعره بر شرعی و نقلی بودن آن تأکید داشتند. در این میان، شیعه رویکردی دوگانه اتخاذ کرده است؛ متفکران و فیلسوفان شیعی اخلاق را امری اعتباری می‌دانند، در حالی که فقیهان در مقام عمل حسن و قبح را نقلی تلقی می‌کنند. در جهان اسلام، رویکرد کلامی بر رابطه دین و اخلاق حاکم است و اخلاق به‌عنوان امری فردی و اخروی به شمار می‌رود. خواجه عبدالله انصاری به عنوان یک شخصیت عرفانی و اخلاقی، آثار و آراء متعددی درباره اخلاق ارائه داده است. در کتاب منازل السائرین، او اخلاق را در ده باب مختلف، از جمله صبر، رضا، شکر، حیا، صدق، ایثار، خلق، تواضع، فتوت و انبساط بررسی می‌کند (انصاری، ۱۴۱۷). او ارتباط شریعت و اخلاق را در مفاهیم شریعت و طریقت بررسی کرده و معتقد است که هر دو به شناخت و معرفت منتهی می‌شوند. به گفته او، پای‌بندی به شریعت برای بسیاری به معنای رسیدن به بهشت است، اما رسیدن به بهشت دلیل اصلی برای کسب معرفت نیست. انصاری معرفت را به دو نوع عامه و رسمی تقسیم می‌کند؛ معرفت عامه، معرفت فطری است و معرفت رسمی، معرفتی است که از طریق تفکر در شواهد و دلایل حاصل می‌شود. به عقیده او، پیرو طریقت باید به بندگی و طاعت پردازد و از اهمال در اعمال شرعی بپرهیزد (انصاری، ۱۳۷۶: ۱۱). خواجه عبدالله انصاری تأکید می‌کند که اخلاق به‌عنوان نوعی معرفت، باعث عزم و اراده ثابت برای احقاق حق و حسن سلوک می‌شود. از نظر او، عبادت بدون معرفت عبث است (سعید افغانی، ۱۳۸۶: ۳۸۶). این تحقیق به دنبال بررسی اصول و مبنای اخلاقی خواجه عبدالله انصاری و تلازم آن با

نظریه امر الهی درباره خوبی و بدی افعال اخلاقی است. به عبارتی دیگر، این تحقیق به این می‌پردازد که اصول و مبنای اخلاقی انصاری چه تلازمی با شریعت اسلام دارد؟. مفاهیم اخلاقی و عرفانی که او مطرح کرده، به‌ویژه از آیات قرآن کریم استخراج شده و هدف او فراهم آوردن قوه عزم و اراده برای تحقق آن‌ها در زندگی مردم است. به علاوه، در نظر خواجه عبدالله انصاری، شریعت با طریقت و حقیقت درآمیخته است و عبادات را باید با معرفت انجام داد. بنابراین، در نظر او، شریعت و اخلاق به‌گونه‌ای با معرفت پذیری همسو می‌شوند. این نگرش سؤال‌هایی را درباره جایگاه اخلاق در مراحل سلوک انسانی و تلازم آن با شریعت مطرح می‌کند.

پیشینه تحقیق

سیدعلی مستجاب الدعواتی و مجید صادقی حسن‌آبادی (۱۴۰۱): در مقاله‌ای با عنوان «تبیین نقش باورهای اعتقادی در سلوک عرفانی خواجه عبدالله انصاری بر اساس الگوی دیلتز» به بررسی نقش باورهای اعتقادی در سلوک عرفانی خواجه عبدالله انصاری پرداخته‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اندیشه‌های احمد بن حنبل تأثیر قابل توجهی بر سلوک عرفانی خواجه منازل السائرین دارد. خواجه به شریعت‌گرایی و منع تأویل‌گرایی تأکید دارد و این باورهای اعتقادی، بنیاد معرفتی او را شکل می‌دهند. نظریه دیلتز نیز به نقش معنویت و تغییرات در باورها و ارزش‌های عارف مسلمان اشاره دارد. سکینه سعیدیان (۱۳۹۱): در پایان‌نامه‌ای با عنوان «نظام اخلاقی در تفکر خواجه عبدالله انصاری»، اصول اخلاقی در آراء خواجه را بررسی کرده و بیان کرده است که او بر سه اصل معرفت حق، تطهیر فکر و حسن سلوک تأکید دارد. تمامی مفاهیم عرفانی او از آیات قرآن استخراج شده و او عبادت بدون معرفت را عبث می‌داند. داریوش اسگندریور (۱۴۰۱): در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «تحلیل پیام‌های اخلاقی و فرهنگی در مناجات‌نامه و گنج‌نامه خواجه عبدالله انصاری»، به بررسی مبارزه با نفس و تبدیل ردایل به فضایل در آراء خواجه پرداخته است. او نتیجه می‌گیرد که برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی، باید ردایل را به فضایل تبدیل کرد و مضامین اخلاقی مانند بلندهمتی، قناعت و پیروی از پیر را بررسی می‌کند. زینب نیل فروشان (۱۳۹۹): در پایان‌نامه‌ای با عنوان «مقایسه روش و مبانی عبدالرزاق کاشانی با خواجه عبدالله انصاری»، به روش و نگرش خواجه در اخلاق و اخلاقیات اشاره دارد. او می‌گوید که خواجه عبدالله انصاری با آثار خود، مانند صد میدان و منازل السائرین، سیر و سلوک الی الله را به ابواب مختلف تقسیم کرده و بخش‌های اخلاقی را به ده باب تقسیم کرده است. علی امینیان (۱۳۹۳): در پایان‌نامه‌ای با عنوان «ارزیابی انتقادی مبانی اخلاق ابوعلی مسکویه و خواجه عبدالله انصاری»، به بررسی انسجام و اتقان نظریه اخلاقی خواجه عبدالله می‌پردازد. او همچنین تأکید می‌کند که هر دو نظریه (خواجه و ابوعلی مسکویه)

نیاز به پاسخ به انتقادات و ایجاد تغییرات دارند تا بتوانند در عرصه عمل و رشد اخلاقی مؤثر واقع شوند.

در حالی که پیشینه‌های تحقیق بیشتر بر اصول اخلاقی و سلوک عرفانی خواجه عبدالله انصاری تمرکز دارند، تحقیق حاضر به طور خاص به تلازم میان شریعت و اخلاق در آثار خواجه عبدالله انصاری می‌پردازد که تاکنون به صورت تخصصی بررسی نشده است؛ از این رو تحقیق حاضر به ارزیابی انتقادی و مقایسه‌ای آراء خواجه عبدالله انصاری درباره تلازم اخلاق و امر الهی می‌پردازد.

۱- بحث و بررسی

۱-۱. جایگاه امر الهی در فضایل اخلاقی نزد خواجه عبدالله انصاری

در این بخش مهمترین اصول اخلاقی که خواجه عبدالله انصاری به آنها توجه کرده بررسی می‌شود. این مهم از دریچه تأکید خواجه بر امر الهی به مثابه مؤید اصول اخلاقی است.

۱-۱-۱. تواضع

تَوَاضُع به معنای فروتنی و افتادگی (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۴۶۴)، یکی از فضایل اخلاقی مهم در دین اسلام است که در قرآن، احادیث، و متون اخلاقی و عرفانی تأکید بسیاری بر آن شده است. این ویژگی در اخلاق دینی مسلمانان جایگاه برجسته‌ای دارد و به عنوان فضیلتی ممدوح تلقی می‌شود. متون دینی مملو از نمونه‌های عملی تواضع هستند و بسیاری از بزرگان دین به داشتن این صفت ستوده شده‌اند.

خواجه عبدالله انصاری در آثار خود به تواضع به عنوان یکی از فضائل اخلاقی و روحانی مهم اشاره کرده و آن را در چارچوب رابطه بنده با خداوند تعریف می‌کند. به نظر او، تواضع حالتی است که در آن انسان عظمت، قدرت و قهر الهی را می‌پذیرد و در برابر این صفات الهی سر تسلیم فرود می‌آورد. وی تواضع را پاسخی به عزت خداوند می‌داند، به گونه‌ای که بنده با پذیرش ذلت و نیازمندی خود، عزت و بزرگی حق تعالی را تصدیق می‌کند. این تعریف، نگرشی عمیق و عرفانی به تواضع ارائه می‌دهد، زیرا آن را نه صرفاً یک رفتار اجتماعی یا اخلاقی، بلکه یک حالت قلبی و درونی می‌داند که ریشه در شناخت خداوند و جایگاه انسان در برابر او دارد. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۳۳). در این تعریف، تواضع به معنای شناخت عظمت و قدرت بی‌پایان خداوند و درک ناچیزی و ضعف انسان در برابر او است. بنده باید به این درک برسد که هرچه او دارد از جانب خداوند است و هیچ عزت و مقام حقیقی از آن او نیست.

تواضع در این معنا نه تنها به فروتنی در برابر خداوند، بلکه به پذیرش جایگاه حقیقی خود در عالم هستی اشاره دارد. خواجه در کتاب صد میدان به تواضع اشاره کرده و آن را به عنوان "فرو

ایستادن در برابر حق" (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۵) توصیف می‌کند. این مفهوم نشان‌دهنده این است که تواضع، در واقع پاسخی به امر الهی برای پذیرش حقیقت وجودی انسان و عظمت خداوند است.

خواجه تواضع را در سه حوزه تقسیم‌بندی می‌کند: «تواضع دین ویرا سه چیزست: رأی خود را برابر گفت وی بازنداری، و بر سر رسول وی اسناد نجویی و بر دشمن خویش حق رد نکنی و تواضع اولیا را سه چیزست: قدر ایشانرا زیر قدر خویش داری و از خویش ایشانرا اکرام نمایی و از ظن بد خویش ایشانرا آزاد داری. تواضع حق را سه چیز است فرمان ویرا خوار باشی و زیر حکم وی پژمرده باشی و در یاد کردن وی حاضر باشی» (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۵-۳۶)

الف) تواضع در برابر حق تعالی: خوار شمردن خود در برابر فرمان خدا: بنده باید در برابر فرمان‌های خداوند حق را با کمال فروتنی بپذیرد. تسلیم بودن در برابر حکم الهی: بنده باید زیر حکم خداوند افتاده و تسلیم باشد. حضور در رحمت و عنایت خداوند: بنده باید همیشه آماده باشد که در رحمت و عنایت الهی حضور داشته باشد.

ب) تواضع در برابر دین: رأی خود را با گفتار دین مقایسه نکند: بنده نباید رأی و نظر خود را بالاتر از آیات و احکام دین قرار دهد. احترام به رسول خدا: در مقام تواضع، بنده باید احترام ویژه‌ای به پیامبر اسلام و اهل بیت داشته باشد. عدم رد حق در مقابل دشمن: حتی در برابر دشمن خود، نباید از حق عبور کند و باید عدالت را رعایت کند.

ج) تواضع در برابر اولیای الهی: قدر آنها را از خود بزرگ‌تر دانستن: بنده باید اولیا را بزرگ‌تر از خود بداند و به نظر آنها احترام قائل شود. اکرام و احترام به اولیای الهی: باید از خود رفتارهایی نشان دهد که نشانه احترام به اولیا باشد. فارغ دانستن آنها از سوءظن‌ها: بنده باید اولیا را از هرگونه ظن بدی فارغ بداند و در قضاوت درباره آنها احتیاط کند (انصاری، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

در این شرح، تواضع نه تنها نشانه‌ای از بندگی است، بلکه موجب می‌شود که بنده در مسیر حق و قرب الهی قرار گیرد. در واقع، تواضع یک پاسخ به امر الهی است که از انسان خواسته می‌شود در برابر عظمت خداوند و دستورات او فروتن باشد و درک کند که تمام کمالات و نعمت‌ها از اوست.

خواجه همچنین خشوع را به عنوان «ترس صدیقان» توصیف می‌کند (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۸)، ترسی که در قلب مؤمنان از حرمت خداوند جای می‌گیرد و اخلاق و رفتار آنها را تهذیب می‌کند. این خشوع نیز به نوعی نشانه‌ای از تواضع در برابر خداوند و پذیرش جایگاه واقعی انسان در پیشگاه اوست.

۱-۱-۲. صبر

صبر در اندیشه خواجه عبدالله انصاری نه تنها به عنوان یک فضیلت اخلاقی، بلکه به عنوان یک پاسخ به امر الهی شناخته می‌شود. خواجه انصاری بیان می‌کند که صبر به معنای خودداری از بروز جزع باطنی و عدم شکایت از ناملایمات است، حتی اگر در درون فرد احساس ناخوشایندی وجود داشته باشد (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۰۹). این تعریف نشان می‌دهد که صبر به عنوان یک عمل اخلاقی، نه تنها از نظر انسانی، بلکه از دیدگاه الهی نیز ارزشمند است.

ارزش صبر به این سبب است که خداوند در قرآن بر آن امر کرده است. آیات قرآنی که به صبر اشاره دارند، نه تنها اهمیت این ویژگی را نشان می‌دهند، بلکه آن را به عنوان یکی از اصلی‌ترین اصول اخلاقی مومنان معرفی می‌کنند. به عنوان مثال، خداوند به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (احقاف: ۳۵)، که به نوعی دلیلی بر اهمیت صبر و تجسم آن در زندگی پیامبران است (روان‌فرهادی، ۱۳۸۵: ۵۷). این فرمان الهی به مومنان یادآوری می‌کند که صبر نه تنها یک عمل فردی، بلکه یک تکلیف الهی است.

در کتاب صد میدان، خواجه اشاره می‌کند که «صبر بر بلا بدوست داری توان و از سه چیز زاید: یکتایی دل و علم باریک و نو فراست و صبر از معصیت بترس توان و از آن سه چیز زاید الهام دل‌هل و قبول دعا و نور عصمت و صبر بر طاعت بامید توان و از آن سه چیز زاید بازداشت بلاها و روزی ناپوشیده و گراییدن با نیکان» (انصاری، ۱۳۷۹: ۲۲). این دیدگاه نشان می‌دهد که صبر تنها یک حالت روحی نیست، بلکه به عمل در رفتار و تعاملات اجتماعی نیز مرتبط است. خواجه می‌گوید که صبر در زندگی اجتماعی، بر پایه درک عذرهای دیگران و رضایت از توانایی‌های آنان شکل می‌گیرد (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۰).

علاوه بر این، در طبقات الصوفیه، خواجه به اهمیت عبرت‌گیری از داستان‌های پیامبران تأکید می‌کند. او می‌گوید که خداوند داستان‌های آنان را برای تقویت قلب مومنان نقل می‌کند تا در مواجهه با مشکلات از صبر و توکل به خدا الهام بگیرند (روان‌فرهادی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). این نشان می‌دهد که صبر نه تنها عملی فردی، بلکه در بستر جامعه نیز به عنوان یک ارزش الهی مطرح می‌شود.

بنابراین، خواجه عبدالله انصاری با تأکید بر اینکه صبر یک امر الهی است، به ارزش اخلاقی آن در زندگی فردی و اجتماعی اشاره می‌کند. این نگاه به صبر به عنوان یک وظیفه الهی، فرد را به سمت تحمل سختی‌ها و چالش‌ها سوق می‌دهد و او را در مسیر رشد روحانی و اخلاقی یاری می‌کند.

خواجه عبدالله انصاری با تأکید بر درجات صبر، اهمیت آن‌ها را در تربیت معنوی و تقرب به خداوند برجسته می‌سازد. این صبرها همگی به دلیل آنکه مورد تأکید الهی هستند و در متون

دینی به‌ویژه قرآن به آن‌ها اشاره شده است، فضیلت و ارزش ویژه‌ای دارند.

۱-۳. رضا

رضا یکی از مفاهیم اساسی در اخلاق اسلامی است که به معنای خشنودی و رضایت قلبی از تقدیر الهی است. این صفت به معنای پذیرش قلبی و آرامش در برابر هر آنچه از سوی خداوند مقدر می‌شود، چه نعمت‌ها و چه بلاها، می‌باشد. رضا در اخلاق اسلامی به نوعی از تسلیم و اعتماد به اراده الهی اشاره دارد که فرد را به حالتی از آرامش و اعتماد عمیق نسبت به حکمت الهی می‌رساند. در قرآن و احادیث، رضا به عنوان یکی از صفات مومنان معرفی شده است و مسلمانان به دستیابی به این ویژگی تشویق شده‌اند. برای مثال، در قرآن آمده است: "رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ" (سوره توبه، آیه ۱۰۰) که به رضایت خداوند از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار اشاره دارد.

در عرفان اسلامی نیز، رضا یکی از مقامات سلوک و کمال انسانی شمرده می‌شود. بسیاری از عرفا و بزرگان دین، از جمله خواجه عبدالله انصاری، به تفصیل درباره مقام رضا سخن گفته‌اند و آن را یکی از مراحل والای تقرب به خداوند دانسته‌اند. رضا حالتی است که در آن، فرد حتی در مواجهه با سختی‌ها و مشکلات، به قضا و قدر الهی خشنود است و از آن گلیله‌ای ندارد. به طور کلی، رضا در اخلاق اسلامی به معنای رسیدن به حالتی از ایمان و اطمینان قلبی است که فرد را در برابر حوادث و تحولات زندگی مقاوم و صبور می‌سازد.

خواجه عبدالله انصاری مقام رضا را به‌عنوان یکی از مراتب بلند عرفانی معرفی می‌کند که در آن بنده به پذیرش کامل اراده و حکمت الهی می‌رسد. از دیدگاه او، رضا حالتی است که در آن انسان بدون هرگونه اعتراض یا خواسته‌ای، به شرایط و موقعیت خود که خداوند برای او مقدر کرده است، کاملاً رضایت می‌دهد. وی تأکید می‌کند که در این مقام، بنده هیچگونه درخواست تغییر یا بهبودی در حال خود ندارد، زیرا چنین درخواست‌هایی نشانه‌ای از خودخواهی و اراده‌ی مستقل انسانی است. در مقابل، بنده‌ی راضی، اراده‌ی خویش را ترک می‌کند و در اراده‌ی خداوند متعال فانی می‌شود. این دیدگاه، نشان‌دهنده‌ی اوج تسلیم و اعتماد به خداوند است که در آن انسان به این باور می‌رسد که هرچه خداوند مقدر کرده، بهترین است، و هر نوع اراده‌ی مستقل، فاصله گرفتن از کمال بندگی محسوب می‌شود. (کاشانی، ۱۳۸۵: ۳۵۸).

مقام رضا، به تعبیر خواجه عبدالله انصاری، یکی از مراحل ابتدایی اما بنیادین سلوک اهل خاص است که در آن بنده، اراده‌ی شخصی خویش را در اراده‌ی الهی فانی می‌کند. اهل سلوک خاص، در این مقام، پیش از دستیابی به فنا در ذات الهی، به فنا در اراده‌ی الهی می‌رسند، چرا که پذیرش اراده‌ی خداوند و تسلیم کامل در برابر آن، پایه و مقدمه‌ی فنا در ذات اوست. این مقام

برای عموم مردم بسیار دشوار است، زیرا مستلزم ترک لذت‌های نفسانی و خواسته‌های فردی است، امری که نیازمند تزکیه و ریاضت شدید است. فانی کردن اراده‌ی شخصی به این معناست که بنده نه تنها در برابر قضای الهی اعتراضی ندارد، بلکه از دل و جان آن را می‌پذیرد و از خودخواهی و تمایلات نفسانی عبور می‌کند. به همین دلیل، رضا از مقامات عالی و پیچیده‌ای است که تنها اهل سلوک خاص قادر به درک و عمل به آن هستند. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

این بیان خواجه، تأکیدی بر تسلیم محض بنده به خواست و اراده‌ی الهی دارد، جایی که بنده دیگر خواست و نیازی مستقل از خواست خداوند ندارد و همین مقام رضا را از دیگر مقامات متمایز می‌سازد. خواجه عبدالله انصاری درباره مقام رضا نقل می‌کند: "در خبر است که روزی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آسمان نگریست و می‌خندید و فرمود: 'عجب دارم از حکم ربانی و قضای الهی در حق بنده مؤمن، که اگر به نعمت حکم کند و رضایت دهد، خیر او در آن است، و اگر به بلا حکم دهد و در آن بلا صبر کند و به نعمت شکر کند، باز هم خیر او در آن است'" (سجادی، ۱۳۸۱: ۴۱۶).

خواجه در این سخن به اهمیت رضایت از تقدیرات الهی، چه در نعمت و چه در بلا، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که این رضایت، خیری را در بر دارد که برای بنده مؤمن سودمند است (بینا، ۱۳۷۴: ۴۳). همچنین، خواجه رضایت را برای اهل سلوک خاص از مقامات اولیه و برای عموم مردم یکی از دشوارترین حالات می‌داند. زیرا در مسیر سلوک، هدف نهایی سالک رسیدن به فنا است، یعنی از بین بردن آثار خودیت و انانیت و دستیابی به مقام بالای سلم نفس. به همین دلیل، سالکان خاص به مقام رضا قانع نیستند، چرا که این مقام به فنا در صفات اشاره دارد، در حالی که آنان به دنبال فنا در ذات خود هستند. از سوی دیگر، رسیدن به مقام رضا برای عموم مردم بسیار دشوار است، چرا که آن‌ها معمولاً به دنبال رضایت نفس خویش هستند و برای دستیابی به مقام رضا باید از خواسته‌های نفسانی خود دست بکشند. از این رو، خواجه می‌گوید که رضا برای عموم دشوارترین حالت است: "وَهُوَ مِنْ أَوَائِلِ مَسَالِكِ أَهْلِ الْخُصُوصِ وَ أَشَقِّهَا عَلَى الْعَامَّةِ" یعنی رضا از نخستین منازل سلوک اهل خاص است و برای عموم از دشوارترین منازل به شمار می‌آید (بینا، ۱۳۷۴: ۴۳).

این تأکید بر ریشه‌دار بودن مقام رضا در تسلیم به اراده الهی، نمایانگر اهمیت این صفت در زندگی اخلاقی و معنوی مسلمانان است. خواجه عبدالله انصاری در رویکرد عملی به رضایت الهی، سه درجه از رضا را به تفصیل شرح می‌دهد: «رضا خشنودی و پسندکاریست. و آن سه چیزست: دین وی چنانکه وی نهاد بدان راضی باشی و قسمت و روزی چنانکه ترا و دیگرانرا نهاد بدان راضی باشی و بمولای خویش بجای هر چه جز از ویست راضی باشی. پسندیدن دین وی چنانکه وی نهاد از تکلیف و بدعت و وسواس آزادیست و پسندیدن قسمت وی از حیل و از

حسد و از ضجرت آزادیست و پسندیدن بمولای خویش از هر چه جز از وی از عوایق و علایق و از دو کون آزادیست» (انصاری، ۱۳۷۶: ۳۰-۳۱)

درجه اول: رضای عامه؛ این درجه قلب انسان را از شرک و عبادت غیر خدا پاک کرده و اساس اعتقادات ایمانی را شکل می‌دهد (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۵). درجه دوم: رضای خاصه؛ این درجه نشان‌دهنده خروج سالک از وابستگی به دنیا و فانی ساختن اراده خود در اراده الهی است (بینا، ۱۳۷۴: ۴۵). درجه سوم: رضای به رضای الهی؛ این مقام مخصوص اهل محبت و نزدیکان خداست که با تمام وجود به اراده و رضای حق تسلیم شده‌اند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۶-۱۱۷). به این ترتیب، سالک در این درجات به کمال تسلیم در برابر خداوند می‌رسد و دیگر هیچ خواسته‌ای جز آنچه خدا می‌خواهد، ندارد.

۱-۴. شکر

شکر در اخلاق اسلامی به معنای سپاسگزاری از نعمت‌ها و بخشش‌های الهی است و به عنوان یکی از فضایل مهم اخلاقی در قرآن و احادیث مطرح شده است. شکر در حقیقت پاسخی قلبی، زبانی، و عملی به نعمت‌های خداوند است. در قرآن کریم، خداوند بندگان خود را به شکرگزاری دعوت کرده است: "فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ" (سوره بقره، آیه ۱۵۲)؛ «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جا آورید و کفران نکنید». همچنین، در آیه‌ای دیگر شکر به عنوان عامل افزایش نعمت‌ها معرفی شده است: "لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ" (سوره ابراهیم، آیه ۷)؛ «اگر شکر کنید، (نعمت) شما را می‌افزایم».

خواجه عبدالله انصاری در خصوص شکر و مراتب آن نظرات عمیقی ارائه داده است. او معتقد است که شکر در قرآن به ایمان و معرفت نسبت داده شده و به عنوان راهی برای شناخت خداوند معرفی شده است. به همین دلیل، شکر و کفر در قرآن معمولاً در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ شکر نمایانگر ایمان و کفر نشانه بی‌اعتنایی به نعمت‌های الهی است (بینا، ۱۳۷۴: ۵۰؛ کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۷).

خواجه عبدالله انصاری شکر را به سه مرحله تقسیم می‌کند: ۱. معرفت نعمت: شناخت و درک نعمت‌ها به گونه‌ای که بنده بتواند نعمت را از غیر آن تشخیص دهد. ۲. قبول نعمت: پذیرش نعمت‌ها با اظهار نیاز و احتیاج به آنها از پروردگار. ۳. ثناء بر نعمت: ستایش و تمجید از خداوند به خاطر جود و کرم او (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

به‌طور خلاصه، شکر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری به عنوان یک فرآیند سه‌مرحله‌ای معرفی می‌شود که با شناخت نعمت آغاز شده و با پذیرش و ستایش ادامه می‌یابد. این مفهوم در راستای ایمان به خدا و شناخت نعمت‌های او قرار دارد و شکر به عنوان نشانه‌ای از ایمان و ارتباط

معنوی به خداوند مطرح است. خواجه همچنین اشاره می‌کند که اگر بنده واقعاً خداوند را در تمام امور زندگی‌اش ناظر ببیند، از خود شایستگی شکرگزاری نمی‌بیند، زیرا او خود را مملوک خداوند می‌داند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۶).

خواجه عبدالله انصاری در رویکرد عملی به شکر، این مفهوم را به سه درجه تقسیم می‌کند که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند: درجه اول: شکر در نعمت‌ها؛ این نوع شکر به معنای قدردانی از نعمت‌ها و امکاناتی است که خداوند به بندگان خود عطا کرده است. شکر در این مرحله نه تنها به معنای قدردانی از نعمت‌هاست، بلکه به عنوان یک عمل عمومی میان ادیان مختلف نیز مطرح می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (اگر شکر کنید، نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد). این آیه نشان می‌دهد که شکرگزاری باعث افزایش نعمت‌ها می‌شود و خواجه بر این باور است که خداوند پاداش شکرگزاری را بر خود واجب کرده است (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۱۹). درجه دوم: شکر در ناگواری‌ها؛ این درجه به ابراز شکر در برابر وقایع ناخوشایند اختصاص دارد. در این حالت، فرد باید از خود رضایت و تسلیم در برابر تقدیر الهی را نشان دهد. ویژگی‌های این مرتبه شامل: الف) تساوی حالات: شخص شاکر باید در برابر خوشی و ناخوشی رضایت خود را ابراز کند. ب) کظم غیظ: اگر فردی نتواند بین خوشی و ناخوشی تمایز قائل شود، شکر او به شکل خاموشی از شکایت و رعایت ادب بروز می‌یابد. ج) سلوک علمی: پایبندی به علم و ادب به این معناست که فرد باید در تمام حالات، حتی در سختی‌ها، حق تعالی را شکر کند. خواجه بیان می‌کند که چنین فردی نخستین کسی است که به سوی بهشت خوانده می‌شود و این شکرگزاری نه تنها نشانه ادب و احترام به اوامر الهی است بلکه به عنوان راهی برای دستیابی به پاداش‌های اخروی نیز تلقی می‌شود (بینا، ۱۳۷۴: ۵۲). درجه سوم: شکر در شناخت منعم؛ در این درجه، شکر تنها به خود منعم، یعنی خداوند، معطوف است و شاکر فقط به او توجه دارد. ویژگی‌های این مرتبه از شکر شامل: الف) شهود منعم: شاکر تنها به منعم نگاه می‌کند و از دیدگاه بندگی به او نظر می‌اندازد. ب) محبت و عشق: اگر شاکر از روی عشق و محبت به منعم بنگرد، حتی سختی‌ها و مصیبت‌ها نیز برای او گوارا و شیرین می‌شوند. ج) تفرید و وحدت: در این مقام، شاکر تنها به خداوند می‌نگرد و نه شدتی و نه نعمتی را مشاهده می‌کند. درجه سوم شکر به انسان می‌آموزد که در نهایت، هرچه که در زندگی‌اش می‌بیند، باید به منعم و خالق آن برگردد. این نوع شکرگزاری نشان‌دهنده عمیق‌ترین و بالاترین حالت بندگی و عشق به خداوند است و انسان را به سمت ارتقاء معنوی و نزدیکی به خدا سوق می‌دهد (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

۱-۵. حیا

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین حیا را یکی از مراتب مهم برای کسانی می‌داند که به مقام محبت و دوستی با خداوند رسیده‌اند. او معتقد است که این صفت از تعظیم و احترام به خداوند ناشی می‌شود. بدون درک عظمت خداوند و محبت نسبت به او، فرد نمی‌تواند از اعمال خود در حضور او شرمگین باشد. این احساس زمانی به وجود می‌آید که انسان خود را در محضر بزرگی ببیند که او را دوست دارد. به بیان دیگر، حیا نتیجه شناخت و درک عمیق از عظمت خداوند و محبت به اوست (کاشانی، ۱۳۸۵: ۳۷۳).

در عرفان اسلامی، حیا نشانه‌ای از نزدیکی بنده به خدا و درک عمیق او از مقام الهی است. این ویژگی، علاوه بر دور نگه داشتن انسان از خطاها و گناهان، او را در مسیر بندگی و نزدیکی به خداوند یاری می‌کند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۱). حیا در اندیشه خواجه عبدالله انصاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا خداوند به این امر دستور داده است. خواجه بر این باور است که حیا به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی و واجب دینی شناخته می‌شود و سالک باید در زندگی فردی و اجتماعی خود به آن توجه کند. او حیا را در پنج درجه تقسیم‌بندی می‌کند که در هر یک از این درجات، ویژگی‌های خاصی وجود دارد.

درجه اول حیا از علم و آگاهی سالک نسبت به نظارت حق تعالی بر اعمال او نشأت می‌گیرد. در این مرحله، سالک به این باور می‌رسد که خداوند همواره ناظر بر حال اوست و این حیا موجب می‌شود که فرد نسبت به ارتکاب گناهان احساس بی‌زاری کند و از انجام آن‌ها خودداری نماید (بینا، ۱۳۷۴: ۵۴؛ کاشانی، ۱۳۸۵: ۳۷۴).

در این راستا، حیا به‌عنوان یک نیروی بازدارنده عمل می‌کند که سالک را به سوی تقوا و دوری از گناه هدایت می‌نماید. بنابراین، حیا نه‌تنها فضیلتی اخلاقی است، بلکه به‌عنوان یک اصل بنیادی در روابط انسان با خدا و دیگران نیز مطرح می‌شود و می‌تواند به تقویت روحیه دینداری و اخلاقی فرد کمک کند (دیلمی، آذربایجانی، ۱۳۸۱: ۱۵۴).

۱-۶. صدق

صدق در اندیشه خواجه عبدالله انصاری نه‌تنها به‌عنوان یک اصل بنیادین در سلوک و بندگی مطرح می‌شود، بلکه ارتباط عمیقی با امر الهی دارد. خواجه بر این باور است که صدق، یک واجب الهی است که خداوند به بندگانش فرمان داده تا در نیت و عمل خود صادق باشند. این ارتباط با امر الهی در هر یک از درجات صدق به‌وضوح نمایان است: الف) درجه اول: صدق قصد؛ در این درجه، صدق در نیت و قصد سالک به‌عنوان یک الزام الهی مطرح می‌شود. خواجه عبدالله انصاری تأکید می‌کند که خداوند از بندگانش انتظار دارد که با نیتی خالص و بدون تردید به دنبال حق

باشند. صدق در قصد موجب می‌شود تا سالک از تسلیم شدن در برابر وسوسه‌ها و گناهان خودداری کند، و این امر نشان‌دهنده پایبندی به دستورات الهی است (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۴؛ بینا، ۱۳۷۴: ۶۰). ب) درجه دوم: صدق در حیات؛ در این مرحله، زندگی کردن برای جلب رضایت خداوند، به‌عنوان یک امر الهی در نظر گرفته می‌شود. خواجه بیان می‌کند که سالک باید زندگی‌اش را صرف عبادت و خدمت به خدا کند. این نوع صدق نه‌تنها به معنای زندگی صادقانه است، بلکه به‌طور مستقیم با اطاعت از اوامر الهی ارتباط دارد، چراکه سالک باید تمامی لذت‌ها را در طاعت حق بجوید و از لذایذ دنیوی دوری کند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۵). ج) درجه سوم: صدق در معرفت صدق؛ در این درجه، شناخت و درک سالک از صدق به‌عنوان یک واجب الهی نمایان می‌شود. خواجه به این نکته اشاره می‌کند که اگر سالک به صدق در عمل و قصد نرسد، نمی‌تواند در درک مقام رضا و اراده الهی موفق باشد. این شناخت عمیق از صدق، سالک را به همسویی کامل با اراده حق وادار می‌کند و به او کمک می‌کند تا به عمیق‌ترین مرحله بندگی و عشق به خداوند برسد (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

در مجموع، صدق در درجات مختلف نه‌تنها به سالک کمک می‌کند تا در مسیر بندگی و سلوک به شناخت عمیق‌تری از خود و حق برسد، بلکه بر پایه امر الهی بنا شده است. این درجات به او می‌آموزند که چگونه نیت، زندگی، و اعمالش را به‌گونه‌ای تنظیم کند که در راستای جلب رضایت خداوند باشد. از این منظر، صدق به‌عنوان یک واجب الهی، نشان‌دهنده اهمیت آن در تحقق روحانی و اخلاقی زندگی فرد است و تأکید بر این موضوع، رابطه عمیق صدق با امر الهی را تقویت می‌کند.

۱-۷. ایثار

از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، ایثار به معنای اختصاص دادن و انتخاب کسی به‌جای خود، به‌ویژه در زمینه‌های خیر و نیکی است (بینا، ۱۳۷۴: ۶۵). او ایثار را به دو نوع تقسیم می‌کند: الف) ایثار طوعی: هنگامی که فرد با میل و رغبت خود، کسی را بر خود ترجیح می‌دهد. این نوع ایثار نشانه کمال و فضیلت نفس است و اعمال نیکو به‌راحتی از فرد صادر می‌شود. چنین ایثاری نمونه‌ای از اخلاقیات پسندیده به شمار می‌رود و به نزدیکی فرد به کمال انسانی کمک می‌کند. ب) ایثار قهری: زمانی که فرد به‌دلیل شرایط خاص یا تحت فشار، مجبور به انجام ایثار می‌شود. هرچند این نوع ایثار از نظر فضیلت اخلاقی کمتر ارزشمند است، اما از نظر صحت، قابل قبول می‌باشد.

خواجه تأکید می‌کند که ایثار، چه از روی طبع و چه از روی اجبار، نشان‌دهنده خلوص نیت و تمایل به خیر است. او به اهمیت و فضیلت ایثار به‌عنوان یک عمل اخلاقی و انسانی توجه

ویژه‌ای دارد و آن را ستایش می‌کند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۷). در طریقت، ایثار پیش از آنکه بارقه‌های احوال معنوی فرد را تحت تأثیر قرار دهد، به‌عنوان یک خلق پسندیده محسوب می‌شود.

ایثار در اخلاق اسلامی از این جهت اخلاقی شمرده می‌شود که خداوند به آن تأکید کرده است. به‌عنوان یکی از عالی‌ترین مراتب نیکوکاری، ایثار زمانی ارزش واقعی پیدا می‌کند که به دستور خداوند انجام شود و انسان در مسیر رضایت او، نیازها و خواسته‌های دیگران را بر خود ترجیح دهد. این فضیلت نه‌تنها از بُعد انسانی اهمیت دارد، بلکه به دلیل تأکید الهی، به یک ارزش معنوی و دینی تبدیل می‌شود. از دیدگاه قرآن، رفتار ایثارگرانه‌ی مؤمنان به‌عنوان نشانه‌ای از تعهد به دستورات الهی و نزدیکی به خداوند مورد ستایش قرار گرفته است.

ایثار در اندیشه خواجه عبدالله انصاری به‌عنوان یک اصل بنیادی در اخلاق و سلوک معنوی، نه‌تنها ارزش‌های انسانی را تقویت می‌کند، بلکه ارتباط عمیق آن با امر الهی نیز نمایان است. خواجه ایثار را به سه درجه تقسیم می‌کند که هر یک به‌طور خاص به نحوه انتخاب و تخصیص دیگران به‌جای خود در امور مختلف پرداخته و با دستورات الهی ارتباط دارد:

درجه اول ایثار: ایثار مخلوق بر خود؛ در این درجه، سالک باید مخلوق را بر خود در اموری که نه حرام است و نه به قطع راه یا فساد وقت می‌انجامد، ترجیح دهد. این ایثار باید در امور مشروع و قانونی باشد و نباید به بروز مشکلات اقتصادی و روحی منجر شود. به این ترتیب، خواجه به بندگان خداوند توصیه می‌کند که در راستای رعایت حقوق مخلوق و انجام فرامین الهی، ایثار را در زندگی روزمره خود جاری سازند (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۸؛ بینا، ۱۳۷۴: ۶۵). عوامل تسهیل‌کننده ایثار چنین است. الف) بزرگ شمردن حقوق: احترام به حقوق خدا و مخلوق. ب) نفرت از بخل و خودخواهی: جلوگیری از خودمحوری و توجه به دیگران. ج) رغبت به مکرم اخلاق: تمایل به پرورش اخلاق نیکو و فضایل انسانی.

درجه دوم ایثار: ایثار برای جلب رضای الهی؛ در این مرحله، سالک باید با تحمل سختی‌ها و هزینه‌های سنگین، اقدام به ایثار کند تا رضایت خداوند را به‌دست آورد. این ایثار نه‌تنها برای جلب رضای الهی انجام می‌شود، بلکه به‌دست آوردن پاداش‌های معنوی و روحی نیز مرتبط است. شرایط ایثار در این درجه به‌طور خاص شامل تحمل مشکلات و ناملایمات است که ممکن است باعث ضعف جسمی و روحی سالک شود (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۹). عوامل تسهیل‌کننده ایثار چنین است: الف) پاکی طینت و طهارت اصل: داشتن نیتی خالص و تمیز. ب) حسن اسلام و تسلیم: تسلیم واقعی در برابر خداوند و پیشی گرفتن رضای الهی بر رضای دیگران. ج) قوت نیروی صبر: داشتن صبر و شکیبایی برای تحمل آزارها و سختی‌ها.

درجه سوم ایثار: ایثار خداوند متعال؛ در این مرحله، سالک باید از خود و ایثار خویش بگذرد و

این گذشت به درک و فهم عمیق از تعلقات و مالکیت الهی منجر می‌شود. این ایثار نه تنها برای جلب رضای خداوند، بلکه به عنوان یک سفر معنوی به سمت کمال روحانی تلقی می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۹). ویژگی‌های این درجه چنین است: الف) انتساب به حق متعال: ایثار باید به حق تعالی نسبت داده شود و نه به خود. ب) گذشت از ایثار شخصی: سالک باید از مشاهده و درک ایثار خود رها شود و به شهود خداوند نائل شود.

ایثار در درجات مختلف به سالک کمک می‌کند تا در مسیر بندگی و سلوک به شناخت عمیق‌تری از خود و حق برسد و ارتباط عمیقی با امر الهی برقرار سازد. خواجه عبدالله انصاری با تأکید بر اهمیت ایثار، به ترویج فضایل انسانی و اخلاقی می‌پردازد و از افراد می‌خواهد تا در زندگی روزمره خود این ارزش‌ها را در نظر بگیرند. در این راستا، ایثار نه تنها به بهبود روابط اجتماعی کمک می‌کند، بلکه فرد را به کمال انسانی نزدیک‌تر می‌سازد.

۲- جایگاه شریعت در معرفت به اخلاق

به نظر خواجه احتراز نمودن از بدیهها و مبادرت کردن به خوبیهها که معنی واقعی تصوف است وقتی امکان پذیر می‌شود که سالک عالم و صابر گردد و معنی جود و احسان را نیز دریابد (بینا، ۱۳۷۴: ۷۶) در بحث لزوم علم برای رسیدن به حسن خلق، خواجه عبدالله انصاری تأکید می‌کند که بذل معروف نیازمند شناخت و علم به معروف است. او بیان می‌کند که شناخت معروف و منکر و تمییز آنها تنها با علم و معرفت شرعی امکان‌پذیر است. جاهل نمی‌تواند معروف را از منکر تشخیص دهد و در مواقع مناسب اعمال نیک را به جا آورد. (سعید افغانی، ۱۳۸۶: ۲۹۹)

برای این کار، سه عنصر اصلی لازم است: الف) علم: باید دانست که معروف در شرع چیست و در چه زمانی، در چه مکانی، و به چه میزان باید به دیگران بذل کرد. ب) جود و بخشش: کسی که جواد نیست و سخاوت ندارد، نمی‌تواند به بذل معروف اقدام کند؛ زیرا نفس او اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. ج) صبر: برای تحمل آزار و اذیت مردم و خودداری از مقابله به مثل، فرد باید صبور باشد تا بتواند به اعمال نیک پایبند بماند. این سه عامل باعث می‌شود که فرد بر حسن خلق قادر و توانا باشد. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۳۰)

به نظر خواجه نفس انسان برای قبول خلق ساخته شده است و اینکه انسان نتواند دل خود را بسوی خداوند داشته باشد به سبب تأثرات نفس است و در جدال میان دل و نفس، اگر نفس به اخلاق حسنه متخلق باشد، سالک خواهد توانست که به سیر عاشقانه بپردازد. در این باره خواجه می‌نویسد: «نفس است و قبول خلق، زَنار حقیقت با تو گفتم به یکبار، دل پراکندگی محصول نامیمون تأثر نفس است در جدال دل و نفس اگر دل غالب شود نفس، از دخالت بر کنار خواهد بود. و به بازداشت آن از سیر عاشقانه توفیق نخواهد یافت (عباسی داکانی، ۱۳۹۳: ۳۵۲) انسان با

دیدن آفات نفس به ضرورت تخلق به اخلاق برای راه بری به منزل مقصود می‌اندیشد. خواجه در تأثیر اخلاق بر سلوک عرفانی به اصول سه‌گانه‌ای تأکید کرده است: الف) معرفت حق؛ شناخت و درک حقیقت الهی و اصول آن. ب) تطهیر فکر؛ پاک‌سازی اندیشه‌ها از آلودگی‌های مادی و نفسانی. ج) حسن سلوک؛ رفتار نیکو و مؤدبانه در تعاملات اجتماعی. این اصول به‌تنهایی ارزشمند هستند؛ زیرا از طریق معرفت حق و تطهیر فکر، انسان می‌تواند واجبات و فرائض خود را در زندگی ادا کند و به زندگی طیب و فوز سعادت ابدی نائل گردد. خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرين، تمام مفاهیم عرفانی را از بطن آیات استخراج کرده و به شرح آن پرداخته است. این موضوع نشان‌دهنده عرفان زاهدانه اوست و مؤید این نکته است که هر فردی که ادعای انسانیت دارد، باید: به معرفت و شیوه‌ای بپردازد که او را به حق وصل کند و از طریق تفکر و تعقل صحیح، خود را بشناسد و آنچه به نفع یا ضرر اوست را درک کند. (سعید افغانی، ۱۳۸۶: ۳۶۴)

۲-۱. تطهیر فکر و قوت عزم

خواجه عبدالله انصاری به‌خصوص بر پاک‌سازی اندیشه‌ها از زشتی‌های مادی و نفسانی تأکید دارد. او همچنین بر این نکته تأکید می‌کند که اعمال مظاهر تفکر هستند و بنابراین باید عزم و اراده برای انجام کارهای نیکو را تقویت کرد. اگر در مقامات ذکر شده از سوی خواجه دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که هدف او این است که افکار را از آلودگی‌های مادی و حیوانی پاک کند تا مسیر سیر به سوی اهداف بلند و سعادت ابدی تسهیل گردد.

حسن سلوک به معنای استفاده بهینه از تمامی امکانات و منابع در اختیار برای انجام کارهایی است که هدف اصلی آفرینش انسان را برآورده می‌سازد. به عبارت دیگر، انسان باید تمام وجود خود را صرف چیزی کند که برای آن خلق شده است. (سعید افغانی، ۱۳۸۶: ۳۶۵)

برای دستیابی به حسن سلوک، ضروری است که در مورد وسایلی که ما را به این هدف نزدیک می‌کند، تفکر کنیم. این وسایل می‌توانند شامل موارد زیر باشند: الف) معرفت؛ آگاهی و شناخت صحیح از خود و جهان پیرامون. ب) اعتدال؛ رسیدن به تعادل بین افراط و تفریط در رفتار و نگرش‌ها. بدون شک، معرفت به عنوان وسیله‌ای مهم در دستیابی به حسن سلوک عمل می‌کند و می‌تواند فرد را در مسیر درست هدایت کند. (سعید افغانی، ۱۳۸۶: ۳۶۸)

۲-۱-۱. اخلاص

به نظر خواجه عبدالله انصاری اخلاص تصفیه و پالودن عمل از هر نوع رذیلت است، یعنی التزام به آن نوع از دین‌داری که در آن هر نوع رذیلت و آلودگی در عمل تصفیه می‌شود. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۸۹) خواجه عبدالله انصاری اخلاص را به‌عنوان ویژه‌سازی نیت و عمل برای

خداوند تعریف می‌کند و آن را به سه مرتبه تقسیم می‌نماید که هر یک نمایانگر سطحی از سلوک معنوی است: الف) اخلاص در شهادت: این مرتبه با پذیرش اسلام آغاز می‌شود و نشان‌دهنده‌ی خلوص در اعتقاد به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر است. این اخلاص در لایه‌ی ظاهری و ابتدایی ایمان قرار دارد و در چارچوب پذیرش اصول دینی تجلی می‌یابد. ب) اخلاص در خدمت: این مرحله مربوط به ایمان است و بنده در آن، اعمال و عبادات خود را تنها برای رضای خداوند انجام می‌دهد. در این مرتبه، فرد از هرگونه نیت یا هدف دنیوی در انجام عبادات فاصله می‌گیرد و خدمت به خداوند و خلق را خالصانه و بدون چشمداشت دنبال می‌کند. ج) اخلاص در معرفت: این بالاترین مرتبه اخلاص است که به حقیقت تعلق دارد. در این مرحله، بنده به شناخت عمیق و قلبی خداوند می‌رسد و تمام وجودش را در راه خداوند ویژه می‌سازد. در این اخلاص، انسان از هرگونه وابستگی به غیر خدا رها می‌شود و تنها بر او تمرکز می‌کند. این تقسیم‌بندی، مسیر تکامل معنوی را نشان می‌دهد که از ظاهر به باطن و از عمل به معرفت پیش می‌رود. (انصاری، ۱۳۷۷: ۱۲)

به نظر خواجه عبدالله انصاری، اخلاص دارای سه درجه است: الف) نادیده گرفتن ارزش عمل خود: در این مرحله، انسان نباید ارزش کارهای خود را بزرگ بداند، حتی اگر آن کارها بزرگ باشند. او نباید به کارهای خود خشنود باشد، بلکه باید بداند که همه اعمال خالص او در برابر نعمت‌های خداوند ناچیز است. همچنین، باید توجه داشته باشد که حتی اعمال خالصانه او نیز فیض و فضل خداوند است. ب) شرمندگی از عمل خود: در این درجه، سالک نه تنها نباید مانند درجه اول طلبکار باشد، بلکه باید خود را بدهکار بداند. او باید درک کند که تمام فعالیت‌هایی که انجام داده در سایه توفیق الهی بوده است. اگر خدا توفیق نمی‌داد، او هم موفق به انجام عمل خالصانه نمی‌شد. ج) واگذاری کار خود به خدا: در این مرحله، سالک نام و نشانی از خود نمی‌بیند و خود را تنها مجرای فیض الهی می‌داند. این مفهوم به معنای جبر یا نیستی سالک نیست، بلکه نشان‌دهنده این است که هستی موجودات، مجازی است و همه چیز در نهایت به خداوند بازمی‌گردد. (خسروپناه، ۱۳۹۶: ۲۹۸) به نظر خواجه عبدالله انصاری، کسی می‌تواند به اخلاص دست یابد که به حرمت و بزرگی خداوند واقف باشد. در این مسیر، سالک با اخلاص عمل خود را چنان خالص و پاک می‌کند که هیچ چیز غیر از خداوند را نبیند. پس از این مرحله، او وارد منزل «تهذیب» می‌شود که در آن باید کردار خود را از هرگونه ناپاکی پاکیزه سازد. این پاکسازی و تهذیب اعمال نیازمند همت بلند، استقامت و مجاهدت در راه خدا است. به عبارت دیگر، اخلاص در عمل تنها با آگاهی از عظمت الهی و تلاش فراوان برای تزکیه نفس و پالایش کردار ممکن می‌شود. (نکونام، ۱۳۹۲: ۲۵۴)

خواجه عبدالله انصاری در ضمن بحث از اخلاص، تنها به یک آیه از قرآن کریم استناد کرده

است. او این باب را با بخشی از آیه سوم سوره مبارکه زمر، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (آگاه باشید که دین خالص تنها برای خداست)، آغاز می‌کند. این عبارت دو معنا دارد: الف) خداوند تنها دین خالص و تسلیم بی‌قید و شرط را می‌پذیرد. ب) دین و آیین خالص را تنها باید از خداوند گرفت، زیرا هرآنچه که ساخته و پرداخته افکار انسان‌هاست، ناقص و آمیخته با خطا است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۰۸) در این بخش، برخلاف بسیاری از منازل دیگر، خواجه از روایات استفاده نکرده و به استناد همین آیه اکتفا کرده است.

۲-۱-۲. انبساط

خواجه در باب انبساط در محبت‌نامه به شرح این مفهوم و شرایط خاص آن می‌پردازد و از جنبه‌های مختلف آن سخن می‌گوید: خواجه می‌گوید که انبساط، گستاخی نیکو نیست و در واقع نوعی خودبینی است که باعث می‌شود فرد خود را شایسته قرب الهی نداند. او بیان می‌کند که هیچ‌کس سزاوار این نیست که در محضر حق گستاخانه رفتار کند و این گستاخی در واقع نوعی بی‌ادبی است. او به اهمیت رنج در سیر و سلوک اشاره می‌کند و می‌گوید: "هر کرا رنج بیشتر گنج بیشتر هر که او پیشتر او بیشتر" (انصاری، ۱۳۷۷: ۳۵۴) این به معنای آن است که در مسیر سلوک، سختی‌ها و چالش‌ها مقدمه‌ای برای دستیابی به مقامات بالاتر است. خواجه در مورد انبساط و گستاخی توضیح می‌دهد که این ویژگی‌ها در شرایط عادی و فارغ از تقرب به حق، ممکن است به معنای آرامش و اطمینان به نظر برسد، اما در واقع هیچ‌گاه به‌طور حقیقی ایمنی و آرامش به همراه نمی‌آورد. او توصیه می‌کند که در محضر حق، نباید گستاخی کرد و پروانه‌ای که به شربت قرب الهی دست می‌یابد، باید لباس سوختن و سوز در راه را به تن کند. در ادامه، خواجه می‌گوید که کسی که در جست‌وجوی حقیقت است، باید با سرعت و دقت عمل کند. عاشق بی‌باک است، حتی اگر خطر هلاکت در پیش رو داشته باشد، زیرا عشق او را به پیش می‌راند. خواجه به ارزش عشق و گستاخی در راه عشق اشاره می‌کند و می‌گوید: "هیچ جمال به کابین گران نشود جان چه کند که در سر جانان نشود. علت خلقت هم به راه دیده درآید ولیکن هیچ نپاید. دیده از بشریت همی گوید و بر اثر احدیت می‌پوید." (انصاری، ۱۳۷۷: ۳۵۴-۳۵۵) او عشق را به عنوان علت و هدف نهایی خلقت معرفی می‌کند و بیان می‌کند که عاشق واقعی در این مسیر همیشه در حال تلاش و تکاپو است. خواجه به تفاوت گریستن در فراق و گریستن در وصال اشاره می‌کند: گریستن در فراق همراه با رنج و درد است، در حالی که گریستن در وصال بیانگر لطافت و پاکی روح است. او عاشق را به کسی تشبیه می‌کند که همیشه در تاب و حرارت عشق است، در حالی که افراد غافل در خواب به سر می‌برند. در پایان، خواجه توصیه می‌کند که در این مسیر، باید از خیال و تصور وجود مستقل خویش دست کشید و وفاداری به حق را

جایگزین خودبینی کرد، تا بتوان به حقیقت دست یافت. (انصاری، ۱۳۷۷: ۳۵۵)

آثار جمال و جلال و مفاهیم خوف و رجاء در سیر و سلوک عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارند. این مفاهیم در تجربه‌های معنوی سالک تجلی می‌کنند و به او در پیمودن مسیر حق کمک می‌کنند: انقباض از آثار جلال است و انبساط از آثار جمال. تجلیات جلالی، که به قدرت و عظمت الهی اشاره دارند، باعث می‌شوند که سالک احساس انقباض و فروبستگی کند. در مقابل، تجلیات جمالی، که ناظر بر لطف و زیبایی الهی هستند، حالت انبساط و گشایش را در وجود سالک ایجاد می‌کنند. تجلیات جلالی سالک را منقبض کرده و به او حالتی از خوف و خشیت می‌دهد. این انقباض تا زمانی که نفس او وابسته به دنیای مادی و تعلقات باشد، ادامه دارد. به همین دلیل، تجلیات جلالی باعث ایجاد خوف در سالک می‌شود. اما زمانی که سالک از تعلقات نفس رها شود و نفس او از تیرگی‌های مادی پاک گردد، تجلیات جلالی دیگر به او انقباض و خوفی نمی‌دهند. در این مرحله، چون از تعلقات رها شده است، رجاء نیز از میان می‌رود؛ زیرا رجاء به امید و انتظار از آینده وابسته است، و سالکی که در این مقام قرار دارد، در لحظه حال به سر می‌برد. در این مرحله، سالک به حالتی از انبساط مطلق می‌رسد. انبساط مطلق حالتی است که در آن سالک دیگر از حق تعالی ترس ندارد که او را دور از حقیقت ببیند، و امید و رجاء نیز ندارد که مانعی برای او باشد. (بینا، ۱۳۷۴: ۹۴) خواجه در صد میدان به این مفاهیم اشاره دارد و می‌گوید: میدان هشتاد و ششم انبساط است. " (انصاری، ۱۳۷۶: ۶۵) در این بیان، خواجه اشاره دارد که انبساط به گشایش و توسعه درونی اشاره دارد که از حالت بسط فراتر می‌رود. بسط حالتی است که در آن سالک در برابر فیض الهی باز می‌شود، ولی انبساط به مرحله‌ای اشاره دارد که این گشایش به حد کمال رسیده و تمام وجود سالک را فرا گرفته است. آیه‌ای که خواجه به آن اشاره می‌کند نیز به معنای پناه آوردن به غار و گسترش رحمت الهی است، که نمادی از این حالت گشایش و انبساط معنوی است: "فأووا إلى الكهوف ينشر لكم ربكم من رحمته" این اشاره به مفهوم پناه آوردن به حالت انبساط درونی دارد که در آن، رحمت الهی به سالک می‌رسد و او را در آغوش خود می‌گیرد. این مرحله از سلوک، که در آن سالک از قبض و بسط گذر کرده و به انبساط مطلق می‌رسد، یکی از عالی‌ترین مراحل در مسیر عرفانی است که به نزدیکی و اتحاد بیشتر با حقیقت الهی اشاره دارد. (روان فرهادی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

خواجه درباره درجات انبساط سه مرحله را ذکر می‌کند که هر یک از آنها به نوعی رابطه میان سالک و دیگران را توضیح می‌دهند:

درجه اول؛ انبساط با خلق؛ در این مرحله، انبساط با خلق به معنای داشتن ارتباطی باز و پذیرنده با دیگران است. خواجه بیان می‌کند که در این حالت، سالک نباید به دلیل بخل نسبت به خود و یا حرص برای به دست آوردن بهره‌ای از خلوت و دوری از دیگران، از آنها کناره‌گیری

کند. بلکه باید: بخشش و مواسات با مردم داشته باشد و نیازهای اضافی خود را در اختیار دیگران بگذارد. تواضع و فروتنی پیشه کند، حتی اگر به دلیل این تواضع، دیگران به او بی‌احترامی کنند و او را پایمال کنند. آزار و اذیت دیگران را تحمل کند و خود را برای آنها در دسترس قرار دهد. این نوع انبساط به معنای پذیرش و نزدیکی با دیگران است، بدون آنکه سالک خود را برتر از آنان ببیند یا برای خود جایگاه خاصی در نظر بگیرد. خواجه تأکید دارد که در این انبساط، سالک باید به قوانین علم و شریعت پایبند باشد و انبساط و همراهی با مردم نباید به گونه‌ای باشد که او را به ارتکاب اعمال ناپسند یا فراتر از حدود شریعت بکشاند. در واقع، تواضع و بخشش نباید به گونه‌ای باشد که سالک از مسیر اعتدال خارج شود. این حالت نشان‌دهنده‌ی یک توازن بین تواضع و پایبندی به اصول است. به این معنا که: علم شریعت باید سالک را از خشک شدن در مسیر و دور شدن از خلق بازدارد. انبساط نباید به گونه‌ای باشد که فرد به اعمال ناپسند کشیده شود. بهترین راه در این حالت، اعتدال و رعایت میانه‌روی است: "خیر الامور اوسطها." خواجه با تأکید بر این اصول، تلاش می‌کند تا مسیر درستی برای ارتباط با خلق و تجربه‌ی انبساط درونی در مسیر سلوک ارائه دهد. این درجه از انبساط به نوعی تعادل میان درون‌گرایی و همراهی با دیگران اشاره دارد که سالک در آن باید روحیه‌ی پذیرا داشته باشد، اما همواره به اصول و قوانین شریعت پایبند بماند. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۳۹)

درجه دوم انبساط که خواجه به آن اشاره می‌کند، انبساط با حق متعال است. این مرحله به عمق ارتباط معنوی و حضوری نزدیک به حق اشاره دارد و در آن، سالک به شرایطی دست می‌یابد که از هرگونه فاصله و جدایی درونی از خدا رها می‌شود. در این درجه، انبساط با ترس و امید هم‌نشین نمی‌شود، زیرا خوف و رجاء به دوران آغازین سیر و مقام نفس مرتبط‌اند، یعنی در مرحله‌ای که انسان هنوز در مرحله‌ی جدایی و احتجاب از حق قرار دارد. اما انبساط به معنای حالتی از حضور و نزدیکی است که مختص عارفان و صاحب دلان می‌باشد؛ کسانی که به تجلیات الهی نائل شده‌اند و به مقام قرب دست یافته‌اند. (بینا، ۱۳۷۴: ۹۷) خواجه بیان می‌کند که انبساط تنها زمانی حاصل می‌شود که: خوف و رجاء در میان نباشد، زیرا ترس معمولاً به معنای دوری از حق است و امید نیز می‌تواند به عنوان یک مانع عمل کند. در این مقام، میان سالک و حق، هیچ خلقی واسطه نشود. یعنی بشر و صفات نفسانی نمی‌توانند مانعی بین او و حق باشند. اتصال به حق و رهایی از صفات بشری: سالکی که به این مقام رسیده است، با صفای فطرت و قلب پاک به نزدیکی به خدا می‌پردازد؛ او از تأثیرات احکام این دنیا و صفات بشری و نفسانی پاک و مجرد می‌شود. او تنها به ارتباط ازلی و معنوی خود با خدا تکیه دارد و هیچ وسیله دیگری را در این ارتباط به کار نمی‌گیرد. در این درجه، سالک به نهایت قرب الهی دست می‌یابد و از هرگونه مانع و حجاب بشری فراتر می‌رود، و به یک حالت حضور مطلق در محضر حق دست

پیدا می‌کند. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۴۰)

درجه سوم انبساط که خواجه به آن اشاره می‌کند، حالتی است که در آن سالک به یک مقام عالی‌تر از انبساط دست می‌یابد، یعنی حالتی از انبساط که همراه با انطواء (بازپس‌نشینی) از خودِ انبساط است. این مرحله به نوعی اشاره به درک عمیق‌تر از حقیقت وجودی و فیض الهی دارد. الف) انبساط در انطواء از انبساط: خواجه این درجه را این‌گونه توصیف می‌کند که انبساط در انطواء از انبساط به معنای حالتی است که سالک در آن، از حالت اولیه انبساط خود فراتر رفته و درک عمیق‌تری از حقیقت فیض الهی پیدا می‌کند. در این مرحله، سالک به سعه صدر و وسعت نظر دست می‌یابد و در حالت شهود، گسترش فیض الهی را به وضوح مشاهده می‌کند. ب) سعه صدر و شهود در انبساط: در این درجه بساط انبساط عبد جمع می‌شود و به نوعی کنار می‌رود، زیرا سالک با سعه صدری که به‌دست آورده، به این درک می‌رسد که در مقام بسط حق، خود او به تنهایی هیچ دارایی ندارد. انبساطی که قبلاً برای او وجود داشت، اکنون به‌عنوان اثری از بسط جود و فیض وجودی حق شناخته می‌شود. سالک در این حالت درمی‌یابد که تمام انبساط و فراخی که تجربه می‌کرد، در واقع نشأت گرفته از فیض بی‌پایان و جود الهی بوده است و او تنها آینه‌ای برای انعکاس این فیض بوده است. درجه سوم انبساط، مقام رهایی از احساس تملک انبساط و رسیدن به درکی است که سالک در آن، تمامی حالات و گستاخی‌های انبساطی خود را به‌عنوان بخشی از تجلیات و رحمت الهی می‌بیند. در این مرحله، او دیگر به خودش توجه نمی‌کند و همه چیز را در شهود بسط حق متعال می‌بیند. (بینا، ۱۳۷۴: ۹۹)

نتیجه گیری

در آثار خواجه عبدالله انصاری، جایگاه شریعت به عنوان اساس معرفت به اخلاق به وضوح قابل مشاهده است. او بر این باور است که دوری از بدی‌ها و روی آوردن به خوبی‌ها، که مفهوم حقیقی تصوف را تشکیل می‌دهد، تنها با علم به اصول شریعت و صبر در انجام آنها امکان‌پذیر است. خواجه تأکید می‌کند که برای عمل به احکام شرع و تشخیص معروف و منکر، شناخت و علم ضروری است. او بیان می‌کند که جاهل نمی‌تواند درست تشخیص دهد و در مواقع مناسب اقدام نیک کند. برای دستیابی به حسن خلق، خواجه سه عنصر اصلی را ضروری می‌داند: علم، جود، بخشش و صبر. علم به معنای آگاهی از معروف‌ها و شرایط و زمان‌های اعمال نیک است. جود و بخشش به معنای سخاوت و تمایل به بذل معروف، و صبر نیز به توانایی تحمل آزار و سختی‌های ناشی از این اعمال اشاره دارد. این سه عنصر به فرد کمک می‌کنند تا بر حسن خلق و رفتار نیک پایبند باشد. خواجه همچنین بر این نکته تأکید دارد که نفس انسان برای پذیرش خلق نیکو ساخته شده است و در جدال میان دل و نفس، اگر دل بر نفس غلبه کند، سالک می‌تواند به سیر عاشقانه ادامه دهد. او می‌نویسد که انسان باید به آثار نفس توجه کند و به ضرورت تخلیق به اخلاق برای رسیدن به هدف عالی خود بیندیشد. در تأثیر اخلاق بر سلوک عرفانی، خواجه بر سه اصل تأکید می‌کند: معرفت حق، تطهیر فکر، و حسن سلوک. معرفت حق به شناخت و درک حقیقت الهی اشاره دارد. تطهیر فکر، پاک‌سازی اندیشه‌ها از آلودگی‌های مادی و نفسانی است. حسن سلوک نیز به معنای رفتار نیکو و مؤدبانه در تعاملات اجتماعی است. این اصول به تنهایی ارزشمند هستند و از طریق آن‌ها انسان می‌تواند واجبات و فرائض خود را در زندگی ادا کند و به زندگی طیب و سعادت ابدی دست یابد. خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین مفاهیم عرفانی را از بطن آیات استخراج کرده و به شرح آن پرداخته است. این نشان‌دهنده عرفان زاهدانه اوست و تأکید می‌کند که هر فردی که ادعای انسانیت دارد، باید به معرفت و شیوه‌ای بپردازد که او را به حق وصل کند. او همچنین بر پاک‌سازی اندیشه‌ها از زشتی‌های مادی و نفسانی تأکید دارد و بیان می‌کند که اعمال مظاهر تفکر هستند و باید عزم و اراده برای انجام کارهای نیکو تقویت شود. اخلاص نیز یکی دیگر از مباحث کلیدی در آثار خواجه است. او اخلاص را به عنوان تصفیه و پالودن عمل از هر نوع رذیلت معرفی می‌کند و آن را به سه نوع اخلاص در شهادت، اخلاص در خدمت، و اخلاص در معرفت تقسیم می‌کند. این اخلاص به فرد کمک می‌کند تا در برابر نعمت‌های خداوند خود را ناچیز و بدهکار بداند و در نهایت به واگذاری کار خود به خداوند برسد. این پاکسازی و تهذیب اعمال نیازمند همت بلند و

استقامت است و تنها با آگاهی از عظمت الهی ممکن می‌شود. خواجه در باب انبساط نیز به بررسی جنبه‌های مختلف آن می‌پردازد و بیان می‌کند که انبساط به معنای گستاخی نیکو نیست. او بر اهمیت رنج در سیر و سلوک تأکید می‌کند و می‌گوید که هر که رنج بیشتری دارد، گنج بیشتری نیز خواهد یافت. خواجه همچنین به عشق و تلاش در مسیر سلوک اشاره می‌کند و بیان می‌کند که عاشق واقعی در تلاش و تکاپوست و همواره در حال حرکت به سمت حقیقت است. او به تفاوت میان گریستن در فراق و گریستن در وصال اشاره کرده و بیان می‌کند که گریستن در وصال بیانگر لطافت و پاکی روح است. خواجه همچنین مفاهیم خوف و رجاء را در سیر و سلوک عرفانی مورد بررسی قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که تجلیات جلالی و جمالی به ترتیب باعث ایجاد حالاتی از انقباض و انبساط در وجود سالک می‌شوند. این انبساط می‌تواند به گشایش و توسعه درونی اشاره کند که از حالت بسط فراتر می‌رود و به درجات بالاتری از ارتباط با حق منجر می‌شود. در نهایت، خواجه عبدالله انصاری در مباحثش به این نتیجه می‌رسد که هر سالک باید در مسیر خود از آفات نفس دوری کند و با اخلاص و معرفت به حقیقت الهی، به زندگی طیب و سعادت ابدی دست یابد. او تأکید می‌کند که تنها با درک صحیح از خود و جهان پیرامون و پاک‌سازی اندیشه‌ها، می‌توان به هدف اصلی آفرینش انسان رسید و در این مسیر باید به یاد داشته باشد که علم شریعت، معیار و مایه موفقیت در سلوک است.

فهرست منابع

۱. اسگندریپور، داریوش، (۱۴۰۱)، تحلیل پیام‌های اخلاقی و فرهنگی در مناجات‌نامه و گنج‌نامه خواجه عبدالله انصاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۲. افلاطون، (۱۳۹۱)، شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون): اتوفرون، اقریطون، فیدون، الکیبادس، غوریاس، دفاعیه، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۳. افغانی، محمدسعید عبدالحمید، (۱۳۸۶)، زندگی و آراء عقاید فلسفی و کلامی شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری، عزیز اله علیزاده مالستانی، چاپ اول نشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی سازمان چاپ و انتشارات.
۴. امینیان، علی، (۱۳۹۳)، ارزیابی انتقادی مبانی اخلاق ابوعلی مسکویه و خواجه عبدالله انصاری، رساله دکتری، دانشگاه قم، دانشکده الهیات و معارف اسلامی
۵. انصاری، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۷)، مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، محمد سرور مولایی، تهران: توس.
۶. -----، (۱۳۸۸)، صدمیدان، سرژدوبورکوی، عبدالکریم جزیره دار، تهران: اساطیر.
۷. -----، (۱۴۱۷) شرح منازل السائرین، موسسه دار العلم
۸. انصاری، قاسم، (۱۳۷۶)، صد میدان خواجه عبدالله انصاری، طهوری
۹. بینا، محسن، (۱۳۷۴)، مقامات معنوی، ترجمه و تفسیر منازل السائرین، ناشر مولف.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۶). جستاری در عرفان نظری و عملی. قم: بوستان کتاب.
۱۱. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، (۱۳۸۱)، اخلاق اسلامی، تهران: نشر معارف
۱۲. روان‌فرهادی، عبدالغفور، (۱۳۸۵)، خواجه عبدالله انصاری، دکتر مچدالدین کیوانی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۱۳. روان‌فرهادی، عبدالغفور، (۱۳۸۹)، متن و ترجمه منازل السائرین و علل المقامات و صد میدان خواجه عبدالله انصاری به همراه شرح کتاب از روی آثار پیر هرات، محمد عمار مفید، انتشارات مولی.
۱۴. سجادی، جعفر، (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
۱۵. سعیدیان، سکینه، (۱۳۹۱)، نظام اخلاقی در تفکر خواجه عبدالله انصاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۱۶. عباسی داکانی، پرویز، (۱۳۹۳)، خواجه عبدالله انصاری، تهران: علم
۱۷. عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین (۱۳۷۹). شرح عبدالرزاق کاشانی بر منازل السائرين (تصحیح علی شیروانی). تهران: الزهرا.
۱۸. ----- (۱۳۸۵). شرح منازل السائرين، تصحیح محسن بیدارفر، قم: نشر بیدار.
۱۹. مستجاب الدعواتی، سیدعلی، صادقی حسن آبادی، مجید. (۱۴۰۱). تحلیل مبانی و مفروضات سلوک عرفانی بحیا بن‌پاقودا در الهدایة الی فرائض القلوب. مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی، ۶(۱)، ۵۵-۷۵.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶). برگزیده ی تفسیر نمونه. (تنظیم احمد علی بابایی). تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۱. نکونام، محمدرضا (۱۳۹۲). سیر سرخ. اسلامشهر: صبح فردا.
۲۲. نیل فروشان، زینب، (۱۳۹۹)، مقایسه روش و مبانی عبدالرزاق کاشانی با خواجه عبدالله انصاری در شرح ابواب ده گانه اخلاق با تکیه بر مجموعه آثار کاشانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات و ادیان.